



۳۰ می، ۲۰۲۵

مرحوم مصطفی عمرزی

ناقل و منقول



به باور اکثر افغان های فعال در عرصه ی سیاست و اجتماع، اگر ضعف های آشکار بعضی از به اصطلاح رهبران ما نمی بود، مسایلی به اهمیت ملی، متنازع نمی شدند تا در بازار آن، جلوتر از همه، بعضی از به اصطلاح نماینده گان ما ابله شوند و با توجیه ناهنجاری ها، دست آویز بسازند.

در این مقال، باز هم مثالی از کوتاه اندیشی بعضی از به اصطلاح نمایندگان ما را آورده ام که افزون بر ناگزیری تبصره بر آن، جای شک و شبهه نمی گذارند که تنازع داخلی ما پس از کش و قوس قبیلہ یی و حزبی، در تجارت سیاسی، گیر افتاده است. بنا بر این، با ترجیحات تبارز سیاسی و مفادی که از آن حاصل می شود، از عوارض اعتراض جمعی، به گونه ای که در پهلوی عتاب، سزا بیاورد، برکنار می مانند.

به یاد دارید که یک ناقص العقل مذکر، در حالی که چشمانش می دیدند، اما ذهنش کور بود، هیاو کرده بود که تمام حکومت در انحصار پشتون هاست. همان زمان با مقاله ی «تش په نامه»، پاسخش را نوشته بودم. این نمونه که قرار گذاشته اند در کنار ناشناس، سمت معاونیت افتخاری او را حاصل کند، به منبع تولید موضوعاتی مبدل شده که هزارگاهی که بخواهند با ارزش های یک قوم بزرگ، بازی کنند، از وی شیره کشی می کنند. آنان با نگرش کهنتری به

خود، به فرهنگی دامن زده اند که اگر تعریف نشده باقی نمی ماند، حکومت های پسا طالبان، بسیار درگیر عوامل فاسد تنظیمی نمی ماندند تا با رعایت آنان، از مردم فاصله بگیرند و در این دوری، همچنان از درک وزن عواملی قاصر آیند که حتی از نظر عامه ی افغان ها نماند که اگر حضور نیرو های خارجی نمی بود، بقایای ارتجاع سکوی دوم که به تاجکستان، فرار کرده بودند، تصمیم گرفته بودند برای گذران بقیه ی عمر، به کشور های آن سوی آمو، درخواست کسب تابعیت بدهند.

«عبداللطیف پدرام:

جناب آقای عبدالرحیم ایوبی، نماینده ی پیشین ولایت قندهار در مجلس نماینده گان را فعالان سیاسی و مدنی می شناسند.

در مجلس نماینده گان، بحث ما در باره ی قانون تحصیلات عالی، بالا گرفت، در مورد اصطلاحات دانشگاه و پوهنتون. در گرماگرم آن بحث ها، جناب ایوبی در چای خانه پارلمان، خطاب به من فرمود:

«چرا خیانت سران جبهه ی متحد (جبهه ی شمال) به خود تان را در کنفرانس بن و در لویه جرگه ی قانون اساسی به گردن ما پشتون ها می اندازید؟

در بن، نماینده گان تان برای کرزی صاحب کمپین کردند، گفتند تاجیک نمی تواند رییس جمهوری باشد. باید یک پشتون زعیم و رییس جمهوری افغانستان شود. رای اصلی را داکتر صاحب سیرت داشت. شما تاجیکان علیه او موضع گرفتید و به هزاره ها هم خیانت کردید و به اوزبک ها هم.» فکر کنید چنین باور سخیف را کسی القا می کند که به نام پشتون، در برابر یک ناقل بی حیثیت، قرار گرفته است. مگر در کنفرانس بن، با وجود چشم پوشی های بی شرمانه، می توانستند اکثریت مردم افغانستان را نادیده بگیرند؟ درست است که با بازی های پیچیده، حکمتیار و طالبان را منزوی کردند و در خلای آنان، تکنوکراتانی را بازی دادند که می دانستند با دوری از توحش جنگ ها در افغانستان، بیش از همه از تهدید و ارباب، ملاحظه دارند.

اگر کرزی یا غنی، در راس قدرت اند، به دلیل پشتوانه ای ست که به نام اکثریت پشتون های افغانستان، شناخته می شود. میراث تاریخی آنان، کشوری ست که با گذار از توحش چنگیز و تیمور لنگ و استعمار سیاه انگلیس، به افغان های قرن بیست رسید. در این زمینه، از حکومت تا دولت، تمام مجموعه ی عمرانی و تمدنی نو آن، تحت اراده ی همان قوم، شکل گرفته است.

ما که از تمام مزایای دهکده ی کوچک کنونی (تعبیر دنیا به اثر ارتباطات) مستفید می شویم، نمی دانیم چرا امثال ایوبی ها در خلای معلوماتی، زنده گی می کنند. در بیست سال پسین، همان دید کوتاه از بالا به پایین بود که بار دیگر، واقعیت اکثریت را- به هر نام و هر نشانی که باشد- در

جلو اقتدار سیاسی قرار داد تا افزون بر مودی های جمعیتی- شورای نظاری، بقیه هم بدانند که اگر بنای آغاز را کج نمی گذاشتند، مسئله ی طالب، چالش اساسی به اصطلاح رهبرانی نمی شد که با آمدن در راس، سمبول انحصار قدرت، پنداشته می شوند، اما زیر مجموعه ی آنان در سیستم، تنها در طرف اقلیت قومی تاجک، حالا به ۷۰ یا ۸۰ درصد رسیده است.

در واقع، جمعیتی- شورای نظاری ها و اقبیین تر از ایوبی ها عمل کرده بودند. آنان می دانستند که اگر به آمدن در راس قدرت، اصرار می کردند، پشتوانه ی شان با نیرو های خارجی، عیناً تکرار حضور ببرک کارمل می شد. این حقیقت نیز بر جا می ماند که عوامل ارتجاع سکوی دوم که امتحان داده بودند، چه گونه می توانستند مورد قبول عامه ی مردم افغانستان، قرار گیرند. با یک شاهکار سیاسی، در حالی که وانمود کردند ملی گرایند، به نام آن (از خود گذری) سیستم را انحصار کردند و با بازی هایی که هرگز پایان نیافته اند، نه فقط جلو ادغام طالبان و تفاهم با مخالفان مسلح دولت را گرفتند، بل با تداخل بیش از حد در سیستم، کشمکش داخلی خلق کردند تا مدیریت دولتی در ارائه ی خدمات به کل افغان ها، قاصر باشد. بدتر از همه، در فرهنگ سازی های آن که نشخوار می کنند، بار دیگر به مردم ذهنیت می دهند تا به نام گویا مصلحت هایی که کرده بودند، حالا باید جبران کنند.

«ثانیاً در لویه جرگه ی قانون اساسی، شما غیر پشتون ها هم اکثریت بودید و هم در موضع قدرت و مشروعیت قرار داشتید. با توجه به حادثه ی یازده سپتامبر، دنیا هم از شما دفاع می کرد. ما پشتون ها به خاطر طالب ها و القاعده ضعیف و منزوی شده بودیم. کدام جبهه نداشتیم. در حالی که شما تاجیک ها عملاً دولت بودید. مارشال بودید. قدرت نظامی داشتید. مشروعیت داشتید. احمدشاه مسعود و استاد ربانی داشتید. چرا از زبان تان، هویت تان، بیرق جهاد و مقاومت تان، پول تان، سرود ملی تان و نام قهرمان ملی تان که در قانون اساسی نوشته شود و صدارتی شدن نظام، دفاع نکردید؟ در لویه جرگه، ما پشتون ها با توپ و تانک نیامده بودیم، اگر توپ و تانک و راکت و پیکا هم بود در دست شما بود. خیمه ی لویه جرگه در محاصره ی نیروهای نظامی شما قرار داشت، وزارت دفاع، داخله، امنیت ملی، فرقه های جهادی، و قومی همه در دست شما بودند.»

چه بیش از تاسف، دستگیر ما می شود! بخش بزرگ آن چه در دهن افغان ستیزان، نشخوار می شود، از خورجین کسانی ست که متأسفانه به نماینده گی از قوم ما، تبارز کرده اند. در تبصره ی قبلی، یادآور شدم که افزون بر سنگینی اکثریت کشور و عمق تاریخی آن، اگر نیرو های خارجی، حضور نمی داشتند، محال بود اجماعی به میان آید که دیدیم در تمام مراحل آن، از لویه جرگه ی اضطراری تا قانون اساسی، جمعیتی- شورای نظاری های مودی، با بازی های سیاسی،

مسئولیت ها را به کرزی حواله می کردند، اما در پایان، موفق شدند حتی یک قوماندان معمولی جنگ های داخلی را به نام قهرمان ملی نیز تقلب کنند.

در بیست سال پسین، به خصوص گروه هایی که به اقلیت قومی تاجک، مرتبط بودند، هیچ زیانی نکرده اند. آن چه به نوع انتقاد بر انحصار راس قدرت، عنوان می کردند/ می کنند، در واقع جزو فرهنگ سازی هایی بود/ هست که برای تطبیق آن، نیازمند شراکت قومی با سایر اقلیت های مطرح بودند/ استند.

محمد قسیم فهیم که به اثر مریضی شکر مُرد، در کلپ صوتی مزرورانه اش، شکوه کرده بود که «اگر ما در ارگ می بودیم، شاهد حملات همه روزه ی راکت می شدیم.» به یک معنی دیگر، آنان می دانستند که اگر خلاف طبیعت افغانستان، عمل کنند، فلاکت حضور شان در راس نظام، شبیه سقوی دوم می شود.

مردم ما دو ارتجاع سقوی را به نام دو عامل فرهنگی آن گروهک قومی، فراموش نمی کنند. حالا جمعیتی- شورای نظاری ها گله کنند یا ایوبی؟ تبارز سیاسی گروه هایی از اقلیت های قومی، به نظر امثال ایوبی ها ملی می رسد. او خطاب به پدرام، می گوید که «باید از سرود ملی، قهرمان ملی و سایر ملی های تان دفاع می کردید.»

مقوله ی ملی، باید زمینه ی فراگیر داشته باشد. چه گونه ممکن است نماد های یک گروهک مزرور را که همه چیز را برای خود می خواهد و به نام آن بیرق زده، ملی بخوانیم؟ با تمام ملاحظات، آن چه به نام نماد های ملی افغانستان، شهرت جهانی دارند، در پس زمینه ی یک قرن، شکل گرفته اند. آن ها در لویه جرگه های پس از سقوط طالبان، با کمی تفاوت ها و افزودی های مقتضای زمان، دوباره تایید شدند. پرچم ملی کنونی، در لویه جرگه ای در پغمان در سلطنت عصر اعلیحضرت شاه امان الله (رح) از سوی نماینده گان اقشار مختلف مردم افغانستان، پذیرفته شده بود.

«آقای پدرام!

حقیقت این است که کلان های شما پول و چوکی ماموریت می خواستند. همت و غیرت شان همین قدر بود. پشتون ها اقتدار، رهبری و ریاست جمهوری می خواستند، سرود ملی، بیرق، ریاست جمهوری، مصطلحات ملی، زبان اول مملکت، سیستم ریاستی و لقب بابای ملت را از شما خریدیم. در خیمه ی لویه جرگه ی قانون اساسی، شما اکثریت بودید. مگر نمی گوئید ما سه قوم اکثریت هستیم؟ آن جا هر ماده ای که تصویب می شد، دست بالا می کردند. ما مگر با برچه دست های شما را بالا کردیم که رای بدهید؟ دالر، دالر، پیر و پیشوای شما دالر است (باخته). آغا جان، شما دندان پادشاهی ندارید. همین انتخابات ها را ببین چیغ و ویغ می کنید. یک چوکی

که دادیم و چند بندل دالر، بروت‌های شیخ تان خم می شود. باز ما می شویم رئیس‌جمهور و جلالتماب.»

به تعبیر این ابله، گویا کسانی که در آن لویه جرگه، به طرف ما رای داده اند، اصلاً نمی دانستند که در کجا و با چه اقوامی طرف بودند. درست است که در تقابل القاعده و امریکا، طالبان زیان دیدند، اما غیابت آنان به معنی کسر پشتون ها نبود. فکر می کنم در جو ملی گرایی های کاذب، اگر کمی از جرات جمعیتی- شورای نظاری های مودی، نصیب کرزی و حواریونش می شد، محال بود زیر مجموعه ی آنان در انحصار کسانی قرار بگیرد که می دانستند بدون حضور امریکایی ها، نمی توانند نفس بکشند؛ اما در یک مورد، نظر ایوبی را تایید می کنیم که بقایای سقوی دوم که به مصداق خدا، گدا را روز ندهد، اگر یاد شان نرفته بود با بازی های سیاسی، انحصار کنند، در حسرت روز هایی می سوختند که میلیارد ها افغانی پول بی پشتوانه را خرج کرده بودند. در تداوم آن فرصت، دختر ملا ربانی در دوبی با دامن های کوتاه می گردد و می رقصد و در مجله ی سکسی «بازار»، تصاویرش منتظر می شوند. انتقال تاریخی از زمینه ی دهقانی/ دهگانی به ارگ، یاد شان است. بنا بر این، تا زمانی که اهلی شوند، در سیاست افغانستان به نام افرادی حضور خواهند یافت که از پول های دولتی، می توانند زنده گی شاهانه بسازند. همین ذهنیت، آنان را زیر پای مخالفانی هم خواهد انداخت که اگر در راس قدرت بیایند، روی مجموعه ای حاکم می شوند که زیرش، انبار ساخت و ساز حرام بقایای سقوی دوم است. در خلی هزار سال نبود سیطره ی سیاسی، آن قدر آرمان دارند که اگر کشور را وارد فاز فروش هم کنند، برای کسانی جالب نیست که در آن، خواب های آریانایی و خراسانی می بینند. «هر تحول تاریخی، حتی اگر با افت باشد، شماری را متمول می سازد. این سخن مارگریت میچل در کتاب «برباد رفته»، در این جا نیز مصداق می یابد.

«آقای پدرام!

از خودتان بنالید. ما یک مثل داریم می‌گویند: مرد از خود می‌نالد و نامرد از دیگران. بعد از سخنان نسبتاً طولانی جناب ایوبی، تنها چیزی که عجالتاً گفتم، این بود: ایوبی عزیز، جرم، عمل شخصی است. مسوولیت، فردی است. اگر سران قوم خیانت کردند، روزی جواب خواهند داد. من از آن جمع بی زارم. ما مقاومت می کنیم. زورگویی شما را قبول نمی کنیم. بی‌عدالتی را هم قبول نمی‌کنیم. در همین مجلس می‌بینی من چه موضعی دارم.

جناب ایوبی، قصد توهین نداشت. ما را نقد می‌کرد و واقعیت ها را بیان می کرد. آن سخنان بسیار قابل تامل اند. آیا وقت آن نرسیده است که خود را آسیب شناسی کنیم؟

چند شب قبل من و آقای ایوبی، یک دیدار دوستانه داشتیم. آن شب نیز چیزهایی گفت که بسیار قابل اندیشه بود و در فرصت دیگر در آن باره نیز خواهم نوشت.»

صرف نظر از این که در یک جامعه ای با کثرت قومی و فرهنگ های آن نمی توان مانند پدرام اندیشید، زیرا عدالت اجتماعی، چنانی که افغان ستیزان ادعا می کنند، نمی تواند بر اساس دلخواه یک گروهی پذیرفته شود که در تنقید فرهنگی، روی مصادره ی حقوق اقوام، استوار است.

در افغانستان در پیوسته گی منافع تمام مردم به هم که در یک زنجیره ی طولانی خلط بیرون قومی نیز بند اند، تعریف ادعا بر اساس یک طرف، به معنی صدای یک طرفه می شود که در رشد ذهنیت های حقوق قومی، حالا پدرامی ها را هم می ترساند که می بینند که دری زبانان غیر تاجک، هرگز مایل نیستند به نام فارسی زبان در تذکره های خود «تاجک»، بنویسند.

منتظر استیم بقیه ی نقل قول ها را هم دریافت کنیم. حداقل مفاد آن ها این است تا کسانی در درون مجموعه ی قومی خود را قناعت دهیم که مشکل افغانستان بر اساس اقلیت محوری، حل نمی شود. با چنین گرایش، در حالی که در مواجهه با جمع آن، قرار خواهیم گرفت، ترکیب نامتجانس آنان که باور های مختلف قومی- فرهنگی را منتقل می کنند، مسئله ی منافع ملی و تمامیت ارضی را چند بُعدی می سازد تا چنانی بخوانیم که پدرامی ها می اندیشند.

بهتر است امثال ایوبی ها از تماس با پدرامی ها انتباه بگیرند که در طرح های دشمنان ما، کوچک انگاری افغانستان به مصابه ی نگرش آن از دریچه ی یک اقلیت قومی، ما را در برابر مشکلاتی غافل می سازد که بخش عمده ی آن خارجی اند. اگر ابهت سیاسی خویش را احیا کنیم، اقلیت در دایره ی اکثریت، تعریف می شود. در هیچ کجا دنیا، معمول نیست که در سیر غیر طبیعی، جای و نام آدرس ها تغییر کنند. در زیر مجموعه ی اکثریت های هند، روسیه، فرانسه و اکثر کشور هایی که با شهرت اکثریت، شناخته می شوند، برداشت مخالف، به خصوص از یک اقلیت قومی، بسیار لحاظ نمی شود. هنگام رسمیت صوبه ی خیبر- پشتونخوا، اقلیت هزاره ی آن منطقه، اظهار مخالفت کردند؛ اما این مخالفت در دایره ی اقلیت، تابع اکثریت است، غیر مهم عنوان شد.

چنانی که با توجیهات بی جا، فضای آزادی های بیان و رسانه را آلوده کردند، با بزرگ نمایی های بی جا، به مخالفانی میدان داده اند که اگر تریبون رسانه نباشد، صدای شان در مغاره هایی منعکس می شود که غیر از شنونده ی محلی ندارند.